**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010824**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما باید در بحث تمکن از تصرف صحبت می‌کردیم، نتیجۀ بحث ما این شد که ما روایاتی که داریم این روایات در مورد غائب و در مورد مالی که در دست مالکش نباشد در طول سال حکم کرده که زکات واجب نیست. ما عرض کردیم این را قدر مسلم در مورد مال حاضری که نه می‌تواند درش تصرف تکوینی کند و نه می‌تواند تصرف اعتباری کند می‌توانیم القاء خصوصیت کنیم. اما اگر بتواند در آن تصرف تکوینی بکند یا بتواند در آن تصرف اعتباری کند از این ادله عدم وجوب زکات را استفاده نمی‌شود کرد. بله حالا نسبت به سائر شرایط یک بحث دیگری است. تطبیقات این بحث را مرحوم سید ۷ تا شیء را ذکر کرده بودند، ۴ تایش روشن هست که این شرط را دارا نیستند، ۳تای دیگرش باقی می‌ماند. این ۳ تا را من به به نظرم رسید که ما به ترتیب شرائع پیش برویم بهتر است چون ما بحثمان این هست که به ترتیب شرایع بحث را دنبال کنیم. این است که یک مقداری می‌خواهم الآن بعضی عبارت‌های شرایع را بخوانم، بعضی‌هایش در ضمن، تقریباً همۀ اینها در شرایع هست ولی با ترتیب متفاوتی از ترتیب عروه. این یک نکته.

یک مطلبی ما یکی دو تا بحث را هم به صورت سریع ازش گذشتیم. در شرایع آن بحث‌ها می‌آید و مفصل‌تر آنجا به آن خواهیم پرداخت. یک بحث این است که آیا در نزد وکیل بودن کفایت می‌کند؟ این بحث در شرایع هست، آنجا بحثش را می‌کنیم.

یک بحث دیگر آیا تمام تمکن از تصرف در همۀ اجناس معتبر است؟ یا در بعضی از اجناس، این هم در شرایع هست، آنجا بحثش را تفصیلاً بحث می‌کنیم.

حالا در شرایع عرض کردیم دو تا شرط ذکر کرده، یک شرط تام بودن ملک، یک شرط تمکن از تصرف. عبارتی که اینجا هست:

«و الملك شرط في الأجناس كلها و لا بد أن يكون تاما»

حالا آن تمامیت که گفتیم معانی مختلفی در موردش وجود دارد و آن چیزی که از تفریع تمامیت استفاده می‌شود آن این هست که مراد مرحوم صاحب شرایع این هست که ملک باید تحقق پیدا کرده باشد ولی اگر مقتضی ملک موجود باشد ولی ملک به فعلیت نرسیده باشد واجب نیست. روی همین جهت تفریع می‌کنند:

«فلو وهب له نصاب لم يجر في الحول»

حالا این ملک هم که شرط هست در کل سال هم شرط است. اگر یک شیءای سال درش معتبر هست در کل سال باید ملکش باشد. اگر چیزی سال درش معتبر نباشد مثل غلات، در آن هنگام وجوب باید ملکش باشد. غلات هنگام بدو صلاة، حالا آن چیزی که در بحث غلات می‌آید که زمان وجوبش کی است، در آن موقع باید ملک باشد. ولی در آن چیزی که در سال معتبر هست در کل سال باید در ملک شخص باشد.

«فلو وهب له نصاب لم يجر في الحول إلا بعد القبض»

چون قبض در هبه متمم سبب ملکیت هست.

«و کذا لو أوصي له اعتبر الحول بعد الوفاة و القبول»

اگر وصیت به او بشود حول بعد از وفات. چون در وصیت خود وصیت سبب انتقال ملک هست ولی به شرطی که وفات حاصل بشود و قبول هم تحقق پیدا کند. حالا این که آیا قبول مطلقا معتبر هست، معتبر نیست آن نکاتی هست که در بحث وصیت باید به آن پرداخته بشود. اینها حالا بنابر این که قبول در انتقال مال به موصی له معتبر باشد «اعتبر الحول بعد الوفاة و القبول».

«و لو اشترى نصابا جرى في الحول»

خب یک بحث دیگر اینجا هست که اگر نصابی را مشتری بخرد.

«و لو اشترى نصابا جرى في الحول من حين العقد لا بعد الثلاثة»

آن این هست که آیا در زمانی که مبیع، من یک مالی را خریدم، آیا بر مشتری زکات در مبیع لازم هست در زمانی که بایع خیار دارد؟ یا در آن زمان واجب نیست. ایشان می‌گوید بنابر این که در زمان خیار ملک انتقال پیدا کرده از بایع به مشتری بنابر این مبنا که انتقال پیدا کرده باشد زکات واجب هست. ولی اگر انتقال پیدا نکرده باشد، کما این که مبنای شیخ طوسی این هست باید بگذارد زمان خیار بگذرد.

«و لو اشترى نصابا جرى في الحول من حين العقد لا بعد الثلاثة و لو شرط البائع أو هما خيارا زائدا على الثلاثة بني على القول بانتقال الملك»

اینکه اگر بایع شرطی بکند یا بایع و مشتری هر دو شرطی بکنند این مبتنی بر این هست که ملک کی منتقل می شود.

«و الوجه أنه من حين العقد»

ما نظرمان این هست که انتقال ملک از حین عقد هست بنابراین از حین عقد وقتی ملک منتقل شد مشتری از حین عقد مالک است از حین عقد حولش شروع می‌شود. اینجا مرحوم صاحب مدارک یک مطلبی را متعرض می‌شود، ایشان می‌گوید که این مطلب درست است که انتقال ملک حین العقد هست و خیار منافات با انتقال ملک ندارد. خیار مانع لزوم عقد است نه مانع اصل تحقق ملکیت. ولی یک نکته‌ای هست، آن این است که وقتی بایع خیاری داشته باشد مشتری از تصرّفاتی که بایع مانع خیار او باشد یُمنع. نمی‌تواند مثلاً بفروشد. بنابراین باید دید که آیا این مانعیت خیار از تصرفات مانعه مانع زکات می‌شود یا مانع زکات نمی‌شود. بحث را روی این باید آورد نه بحث را این که مشتری مالک نیست. مشتری مالک هست ولی ممکن است ما بگوییم با وجودی که مشتری مالک هست ولی به تعبیر دیگر تمام تمکن از تصرف ندارد. اینجوری ممکن است شخصی تعبیر بکند. ولی حالا ممکن است ما بگوییم که ما دلیلی بر تمام تمکن از تصرف نداریم به آن معنا. آن دلیلی که داریم گفته مالی که غائب باشد زکات ندارد. ما گفتیم مالی که غائب باشد ازش القاء خصوصیت می‌کنیم، مال حاضری که نمی‌تواند مالک درش نه تصرف تکوینی کند و نه تصرف اعتباری کند آن را هم ملحق می‌کنیم به مال غائب. ولی مال حاضری که بعضی از تصرفات منافی با خیار را طرف ممنوع است. آن دلیل نداریم از آن ادله که مالک برایش زکات واجب نباشد. خب این ممکن است اینجوری بگوییم.

ولی به نظر می‌رسد که ممکن است از ادلۀ دیگری وجوب زکات را ما نتیجه بگیریم. و آن ادلۀ دیگر، ادله‌ای که گفته در زکات لازم هست که عند المالک باشد. و بگوییم معنای عند المالک این هست که مالک اختیاردار آن شیء باشد، عند مالک بودن مفاد عندیت این نیست که مجرد این که در نزد من این عند مالک بودن کنایه از این هست که یعنی عند مالک بودن یا کنایه از این است که تمکن از تصرف داشته باشد، خب فرض این است که اینجا تمکن از تصرف ندارد. یا عند مالک بودن به معنای این هست که باید بتواند درش تصرف کند. بنابر این مالکی که نمی‌تواند تصرف کند این عند مالک نیست. این به نظر می‌رسد مشکل باشد. حالا این را بعد یک مقداری بیشتر بعداً در بعضی از قیودش در موردش صحبت خواهم کرد. بنابراین دو تا بحث را باید، دو تا شرط را هر دو را باید در نظر گرفت. یک بحث شرطیت تمکن از تصرف، یک بحث تمامیت ملک. ممکن است بگوییم که در بحث خیار تمامیت ملک وجود دارد. تمامیت ملک یعنی باید به نحوی باشد که بتوانم همۀ تصرفات را انجام بدهم. حالا از تمام تمکن با آن در نیاوریم ولی یک شرط دیگری را در مورد تمامیت ملک ممکن است ما بگوییم. حالا این بحثش اجازه بدهید در مورد وقف و نذر و رهن که در کلام مرحوم سید وارد شده آنجا بعداً مرحوم صاحب شرایع وارد می‌شوند در آنجا صحبت خواهیم کرد.

شاگرد: یعنی دو تا احتمال در معنای تمامیت می‌دهید، یکی این که ملکیت محقق شده باشد و معلق نباشد

استاد: نه در ملک تمام تمکن گفتیم که ۴، ۵ تا معنا برایش ذکر کردیم. ولی آن بحث‌هایش، آن معنایی که اینجا مرتبط هست، مرحوم صاحب شرایع تمامیت ملک را یک شرط دانسته، تمام تمکن از تصرف را شرط دیگر دانسته. ایشان اینها را از همدیگر تفکیک کرده. ایشان ممکن است تمامیت ملک به معنای این هست که باید ملکیت به گونه‌ای باشد که مالک بتواند درش تصرف هم. البته مرحوم چیز تمام التمکن را هم، تمام هم داشت، تمام هم نداشت. التمکن من التصرف بود. آن تمام در عبارت سید بود و الا مرحوم صاحب شرایع آن اوّلی که شرط کرده بود گفته بود المتمکن فتجب الزكاة على البالغ العاقل الحر المالك المتمكن من التصرف. بعد اینجا بعدا هم که شرط می‌کند التمکن من التصرف. تمام به عبارت ایشان نیست. ولی ما می‌خواهیم.

شاگرد: تامه دارد

استاد: نه ملکیت باید تام باشد. دو تا شرط است. یک شرط تامیت ملک است، یک شرط این هست که تمام تمکن از تصرف معتبر هست یا معتبر نیست. من عرض می‌کنم این که ایشان تعبیر می‌کند و لابد ان یکون تاما، خود این تاما منهای آن تفریعی که می‌شود احتمالات متعددی درش ذکر کردیم. آن احتمالات متعدد یکی از احتمالاتش این هست که ملک تام ملکی هست که انسان بتواند درش نه تنها تصرف تکوینی، ممکن است تمکن از تصرف مرحوم صاحب شرایع مرادشان از تصرف، تصرف خارجی تکوینی باشد. ما در خیار تصرف خارجی تکوینی من علیه الخیار می‌تواند بکند، ولی تصرفات منافی با خیار را نمی‌تواند انجام بدهد. این ممکن است ما بگوییم این تصرف، چون نمی‌تواند تصرفات منافی با خیار انجام بدهد این با ملکیت تامه منافات دارد، نه با تمکن از تصرف. حالا این بحثش را عرض کردم بعداً تکمیلش می‌کنم.

در عبارت شرایع: «و كذا لو استقرض مالا و عينه باقية جرى في الحول من حين قبضه.»

مالی را قرض کرد «و عينه باقية جرى في الحول من حين قبضه.»

در حالی که، یعنی از همان وقتی که مال را قرض می‌کند مستقرض واجب است سالش شروع می‌شود. کأنّه لازم نیست که عین تلف بشود. چون مالی را که انسان قرض گرفت از همان حین قرض مالک الآن مالک این مال هستم، مقرض دیگر مالک نیست. خب حالا این در روایات در مورد این که مقرض آیا زکات برایش واجب. یک بحث این هست که زکات بر مقرض واجب است یا واجب نیست، یک بحث این هست که زکات بر مستقرض واجب هست یا واجب نیست؟ ما اینجا حالا بحث بحث مستقرض است. بر مستقرض زکات واجب است، اما مقرض آیا مجرد این که تمکن از تصرف دارد زکات برایش واجب هست واجب نیست آن را مرحوم چیز بعداً بحث دارد یا ندارد آن بحث یک بحث دارد که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

«و لا تجري الغنيمة في الحول إلا بعد القسمة»

غنیمت در حول قرار نمی‌گیرد الا بعد القسمة.

خب اینجا این را تفریع کرده ایشان بر این که، یعنی بعد از ملکیت این مطلب را گفته «و لا تجري الغنيمة في الحول إلا بعد القسمة»

این تفریعش به چه جهت هست؟ ببینید غانمین مالک غنیمت هستند ولی به عنوان کلی. مراد از این که ملک شرط است، ملک شخصی شرط است. یعنی من علیه الزکاة باید آن مالک باشد. غانمین مالک غنیمت هستند ولی ملکشان هنوز کلی است. عنوان کلی غانمین مالک هستند. مالک تا وقتی که ملکش تعیّن پیدا نکرده باشد زکات بر او واجب نیست که بحثش قبلاً گذشت. اینجا مرحوم صاحب مدارک وارد بحث‌هایی می‌شود که آیا اینها مالک هستند، مالک نیستند به نکتۀ قضیه ایشان توجه نکرده، نکتۀ اصلی که اینجا وجود دارد آن این است که ملکیت باید ملکیت شخصیه باشد. یعنی مالک باید شخص باشد نه عنوان. جایی که مالک عنوان کلی هست زکات تعلق نمی‌گیرد و بعد القسمة این غنمیت مالک شخصی پیدا می‌کند. خب این بحثش هم قبلاً اشاره کردیم که وجهش چی است.

«و لو عزل الإمام قسطا جرى في الحول إن كان صاحبه حاضرا و إن كان غائبا فعند وصوله إليه»

ایشان می‌گوید اگر امام قسمتی از غنیمت را برای شخصی کنار بگذارد و هنوز آن شخص قبض نکرده به حسب این هست که هنوز قبض نکرده، این آیا حولش شروع می‌شود. ایشان می‌گوید اگر صاحبش حاضر باشد، همان موقع سالش شروع می‌شود لازم نیست قبض کند. اگر صاحبش غائب باشد فعند وصوله الیه. خب این طبق قاعده است چون ما دلیل نداریم که قبض معتبر باشد. ولی وقتی غائب باشد خب عند وصوله الیه. البته در مورد این حضور و غیاب هم قبلاً عرض شد که خود حضور و غیاب موضوعیت ندارد. اگر مثلاً غائب باشد ولی تمام تصرفات را بتواند انجام بدهد، این که غیبت اصلاً مراد از غیبت این جهت هست که. یک نکته‌ای را اینجا من عرض بکنم، یک روایت سدیر صیرفی داشتیم. در روایت سدیر صیرفی تعبیرش این بود که مالی که مدفون، شخصی مالی را دفن کرده بود رفته بود پیدایش کند پیدایش نکرده بود و بعد از ۳ سال پیدا کرده بود، که از آن روایت استفاده می‌شد که نسبت به آن ۳ سال زکات ندارد، تعبیر این بود لأنّه کان غائباً عنه و ان کان احتبسه. ما ان کان احتبسه را اینجوری معنا می‌کردیم که ولو سبب این غیبت مال خود شخص باشد ناظر به این جهت هست که ولو من هستم که این مال را به غیبت در آورده‌ام، ناظر به این جهت، کأنّ الامتناع، ممکن است شخصی بگوید الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار، خب اگر شما این را پنهان نکرده بودید که پنهان نمی‌شد. می‌گوید نه ولو من خودم این را پنهان کردم، غائبش کردم مجرد این که من غائبش کردم باعث نمی‌شود که زکاتش واجب باشد، ما اینجوری معنا می‌کردیم. ولی یک معنای دیگری هم عبارت دارد، گویا آقایان این معنا را کردند و بعضی از صحبت‌هایی که هست یک جور دیگر گویا معنا کردند و من به نظرم بعد که فکر می‌کردم هر دو احتمال وجود دارد، هم احتمالی که آقایان مطرح می‌کنند و از فرمایششان استفاده می‌شود هم عرضی که ما داشتیم. و ان کان احتبسه ممکن است مراد این باشد، می‌گوید ولو غائب نیست به معنای واقعی کلمه، غائب یعنی کسی است که بین من و او فاصلۀ مکانی باشد. غیبت اصل معنایش این هست که آن یک جای دیگر باشد من آنجا باشم، این غیبت است. ولی می‌گوید من اگر شیءای همینجا باشد، یعنی خانۀ من باشد ولی من نمی‌توانم پیدایش کنم. این روایت ناظر به این جهت هست که غیبت بما هو غیبت موضوعیت ندارد. غیبت از آن جهتی که محبوس است و من ممنوع از تصرف در او هستم ملاک هست. آقایان تعبیر می‌کنند از احتبسه استفاده می‌شود که ممنوع التصرف بودن ملاک است، اینجوری عبارت را معنا می‌کنند. و ان کان احتبسه یعنی لازم نیست یک جایی دیگری باشد، همین خانۀ من هم هست ولی ممنوع التصرف هست. البته حالا این مراد از ممنوع التصرف، ممنوع التصرف تکوینی یا اعتباری آن یک حرف دیگر است. به هر حال همین که اینجا هست و من نه می‌توانم تصرف تکوینی کنم نه تصرف اعتباری بکنم امثال اینها همین مقدار کافی هست برای این که غائب صدق بکند.

یاد یک جریانی افتادم، می‌گفتند که یک کسی شوهر با زنش دعوا شد، شوهر زنش را بیرون کرد، زن رفت پشت در شروع کرد گریه کردن امان از غریبی. گفت زن دیوانه شدی؟ چی چی می‌گویی امان از غریبی؟ تو که چیزی، گفت وقتی که من تو را نبینم، تو من را نبینی غریبی است دیگر. در واقع این هم غیبت می‌گوید این نیست که فاصله داشته باشد، حاضری که نشود درش تصرف کند، امکان تصرف نباشد غیبت است دیگر. می‌خواهد بگوید غیبت به معنای، به قول مرحوم شهید صدر تعبیر می‌کند به حرفیته خیلی وقت‌ها تعبیر می‌کند کلمۀ غیبت را به آن معنای ابتدایی لغوی نباید معنایش کرد. غیبت یعنی آن چیزی که من نمی‌توانم درش تصرف کنم. حالا تصرف تکوینی و اعتباری هر دویش را مثلا در نظر بگیرید.

شاگرد: غیبت در لغت همان خفاء و عدم ظهور و عدم اطلاع معنا کردند.

استاد: نه عدم اطلاع ممکن است. ممکن است غائب به این معنا باشد، یعنی این تصریح به این می‌کند، حالا غیبت گاهی اوقات به معنای کسی است که فاصلۀ زمانی دارد. می‌خواهد بگوید این غیبت به آن معنا نیست. و ان کان احتبسه، غیبت به معنای کسی است که من از محلش اختفائش خبر ندارم، ولو محل اختفائش ممکن است در فرض کنید، پولی است ممکن است سال‌ها در جیب من بوده، ولی من نمی‌دانستم در جیبم هست. به اصطلاح جیب پنهان داشتم حواسم نبوده در آنجا پولی قائم کرده بودم. سال‌ها در آن بوده و همینجور بوده که بوده. این غیبت است. غیبت به معنای فاصلۀ مکانی نیست. می‌خواهم بگویم ان کان احتبسه ممکن است مراد این جهت باشد. خب این هم انصافش این است که احتمالش کاملاً هست که روایت ان کان احتبسه مراد این باشد. علی ای تقدیر این یک استدراکی بود از یکی از بحث‌های گذشته.

بحث بعد این هست: «و لو نذر في أثناء الحول الصدقة بعين النصاب انقطع الحول لتعينه للصدقة.»

بحث این هست که اگر در اثناء حول نذر صدقه کند «بعين النصاب انقطع الحول» مرحوم صاحب مدارک در این مورد می‌فرمایند که نذر صدقه اگر بعد از حول باشد خب این ربطی به زکات ندارد، خب پیداست دیگر. چون زکات تعلق گرفته مال زکوی را خلاصه شما نذر کردید. اما صحبت سر این هست که در وسط سال نذر صدقه شده. این هم دو صورت دارد. یک موقعی نذر ما مطلق است یا مقید است، مشروط به شرطی است که آن شرط هم حاصل شده. گفته این مال من صدقه باشد به نحو مطلق، یا گفته اگر مریض من خوب شد مال من صدقه باشد. خب مریضش هم خوب شده. خب اینها می‌گویند مریض وقتی خوب شد این مال می‌شود صدقه در نذر مطلق هم این مال تعیّن برای صدقه پیدا می‌کند و می‌گوید و فی الثانی. عبارت مرحوم صاحب مدارک را بخوانم.

«نذر الصدقة بعين النصاب إما أن يكون بعد الحول أو في أثنائه، و في الأول يجب إخراج الزكاة و التصدق بالباقي قطعا،» خب این بحثی نیست «و في الثاني» آن جایی که نذر در اثناء حول باشد «ينقطع الحول لما ذكره المصنف من تعينه للصدقة و امتناع التصرف فيه بغيرها،» چون تعیّن برای صدقه پیدا می‌کند و شخص نمی‌تواند به غیر صدقه آن را درش تصرف کند «و أولى منه ما لو جعله صدقة بالنذر لخروجه عن ملكه بمجرد النذر فيما قطع به الأصحاب».

این دو تا فرع، فرقش چی است؟ آقای خویی اینجا تقسیمی می‌کند و می‌گوید اشاره به همین عبارت مدارک می‌کند، من مدارک را آوردم عبارتش را بخوانم برای این که آقای خویی در واقع تفسیر همین عبارت را دارند. ایشان می‌فرمایند که نذر دو قسم است، یک موقعی نذر فعل هست، یک موقعی نذر نتیجه هست. یک موقعی من نذر می‌کنم به نحو مطلق که صدقه بدهم، حالا چه به نحو مطلق چه به نحو مشروطی که شرطش حاصل بشود. فعل تصدّق منظور من است. یک موقعی منظور من صدقه بودن هست. من نذر می‌کنم که اگر مریض من خوب شد این مال من صدقه باشد. یا همین الآن نذر می‌کنم به نحو مطلق که این مال من صدقه باشد. این دو تا فرع هست، این دو تا فرع را باید جدا جدا بحث کرد. یکی این که آیا در جایی که به نحو شرط نتیجه هست زکات می‌آید، خب می‌فرماید به نحو شرط نتیجه باشد که زکات نمی‌آید چون دیگر از ملک من خارج می‌شود و صدقه می‌شود. اما اگر فرض هم این هست که آن شرط حاصل شده است، مفروض این است. یا نذر من نذر مطلق باشد. اما اگر شرط، شرط فعل باشد آن را مرحوم صاحب شرائع گفته چون تعیّن برای صدقه پیدا می‌کند زکات ندارد. حالا آن را باید بحث کنیم که آیا تعیّن بر صدقه پیدا کردن این مانع زکات هست یا مانع زکات نیست. آقای خویی می‌فرماید که این مطلب که نذر نتیجه مانع تعلق زکات می‌شود کبرویا درست است، ولی اصلاً نذر نتیجه ما داریم؟ یا نداریم؟ ایشان مناقشه می‌کنند که ما نذر نتیجه نداریم و این بحثش را ملاحظه بفرمایید هر دو مرحلۀ بحث را در کلام آقای خویی باید بحث بشود. یکی این که نذر به نحو شرط نتیجه داریم یا نداریم، به نحو شرط فعل داشتنش داریم ولی آیا مانع تعلق زکات می‌شود یا مانع تعلق زکات نمی‌شود این بحث را آقای خویی مطرح فرمودند، این را ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان